

رسالت (عصمت رسولان - عصیان آدم)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ
آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

در جنبه ایجابی پیامبران الهی که عصمت در سه بعد است، قبلاً بحث‌هایی داشته‌ایم و تتمه مختصری را عرض می‌کنیم بعداً جنبه سلبی که به نام هفوات النبیین نوشته شده و گفته شده است از آدم (ع) تا خاتم (ص) ان شاء الله بحث می‌کنیم.

یکی از ادله لزوم عصمت انبیاء (ع) در هر سه بعد تلقی وحی و القاء وحی که رسالت است و عمل کردن به وحی امکان اشرف است. امکان اشرف این است که کارهای خوبی ممکن است، امکان ذاتی دارد و امکان مصلحتی دارد. در بعد ارسال رسل، هم امکان ذاتی دارد و هم امکان مصلحتی دارد که حضرت حق سبحانه و تعالی برگزیده‌ای را ارسال بفرماید از برای دعوت مردمان که در سه بعد، از هنگام و آغاز رسالت معصوم باشند، هم در تلقی وحی که معلوم، و هم در القای وحی که رسالت است، در تلقی وحی که نبوت است، در القای وحی که رسالت است، در عمل کردن به وحی که خودسازی است، تا خود ساخته نشود امکان صحیح ساختن دیگران نیست.

امکان اشرف مقتضی این است که بر حسب مصلحت هدایت و بر حسب مصلحت امانت و اطمینان در دعوت، فردی را که نه قصور دارد و نه تقصیر دارد در سه بعد دعوت، ارسال کند. پس اگر خداوند کسی را ارسال کرد که در این سه بعد قاصر یا مقصر است، و یا در یکی یا در دو بعد از این ابعاد سه‌گانه قاصر یا مقصر است، یا لازمه‌اش جهل است یا عدم قدرت است و یا بخل است؛ چون جهالت و بخل و عجز در حق سبحانه و تعالی هرگز امکان‌پذیر نیست، و از طرفی هم خداوند که ارسال رسل می‌کند به عنوان حجت بالغه مبلّغه ربانیه است، بنابراین باید بهترین

و شایسته‌ترین را که هرگز قصور ندارند، چنانکه خدا ندارد و تقصیر ندارند چنانکه خدا ندارد، در بعد رسالتی مقرر کند، این امکان اشرف است.

دلیل دیگر به طور مختصر، اگر خداوند پیامبر یا پیامبرانی بفرستد که أحياناً این‌ها گناه کنند، اولاً گناهکار دعوت به ترک گناه نمی‌تواند بکند، دیروز بحث کردیم «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»^۱ که این نفع ندارد بلکه ضررش بیشتر است. حتی اگر خداوند اصلاً پیامبرانی نفرستد، مردم یک حجت دارند علی الله «لَوْ لَأَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»^۲ اما اگر پیامبرانی بفرستد که این پیامبران گناه‌هایی احياناً انجام بدهند آن حجت اولیه هست، حجت ثانویه هم علی الله خواهد بود، که خدایا، اگر پیامبرانی نمی‌فرستادی، ما نادانسته گناه می‌کردیم، اما اکنون که پیامبرانی فرستادی واجبات و محرّمات را برای ما بیان کردند، اما همین پیامبران احياناً، واجباتی را ترک و گناهانی را انجام دادند، ما را تحریک کردند به سند رسالت برای اینکه گناه انجام بدهیم. یعنی همان‌طور که شهوات ما به طبیعه الحال ما را دعوت می‌کند که گناه انجام بدهیم و واجب را ترک کنیم، خود اینکه انبیایی بفرستی که خود گناه کنند یا واجباتی را ترک کنند، این داعی دوم است در افزودن گناه، در اصرار بر گناه، در اعتماد بر گناه کردن به حساب تشویق و ترغیب انبیاء. پس اینجا دو حجت خواهد بود به جای یک حجت.

سوم: اینکه خداوند رسلی را که می‌فرستد مگر مرسل الیهیم و مکلفین را امر نکرده است که طاعت مطلقه کنند، از جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ چنانکه خداوند بقول مطلق مطاع است و تخلف ندارد و جوب طاعت حق سبحانه و تعالی، به طور استغراق صد درصد است در بعد الوهیت و ربانیت که متمثل در کتاب شریعت است، همچنین پیغمبر در بُعد رسالت و همچنین ائمه معصومین (ع) در بُعد حمل رسالت.

بنابراین اینکه خداوند در کتب آسمانی بقول مطلق و در قرآن شریف که صد درصد برای ما حجت است به قول مطلق، این همه امر می‌کند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

۱. بقره، آیه ۴۴.

۲. طه، آیه ۱۳۴.

۳. مائده، آیه ۹۲.

الرَّسُولَ»^۱ «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۲ «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»^۳ و از این قبیل، ما را امر کرده است به طاعت مطلقه.

آیا این طاعت مطلقه شامل گناهایی که احیاناً انبیاء به خیال شما انجام می‌دهند نیز هست؟ شامل فعل حرام احیاناً و ترک واجب احیاناً نیز هست؟ که ما مکلفان و مرسل‌الیهیم، هم اطاعت کنیم انبیاء را در واجباتی که عمل می‌کنند، و هم در واجباتی که ترک می‌کنند؟ اطاعت در عمل به واجبات، عمل به واجبات است و اطاعت در ترک آن‌ها، ترک این واجبات است. در محرماتی که ما را نهی می‌کنند آن‌ها را اطاعت کنیم در ترک محرمات؛ محرماتی که ترک می‌کنند، و اطاعت کنیم در فعل محرمات؛ محرماتی که انجام می‌دهند.

اولاً: اگر طاعت، طاعت مطلق است، امر به تناقض است، یعنی هم اطاعت در آنجایی که اطاعت می‌کنند، هم معصیت در آنجایی که معصیت می‌کنند، این امر به متناقضین است.

ثانیاً: اگر نه، طاعت انبیاء طاعت مطلقه نیست در آنچه را که از طرف خداست «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و در آنچه از طرف خدا نیست خیر. خیلی نکته قوی هست در اینجا، توجه کنید.

- [سؤال]

- این شبهه را اگر کسی بکند، این جواب را می‌دهیم که اگر طاعت رسل چون احیاناً گناه می‌کنند بر حسب آنچه که بعضی‌ها خیال می‌کنند، یهود و نصاری و بعضی سنی‌ها، اگر طاعت رسل طاعت مطلقه نیست بلکه طاعت احیانی است، در آنچه را خیر است و واجب است که عمل می‌کنند، حرام است که ترک می‌کنند «اطیعوا»، در آنچه را واجب است ترک می‌کنند و یا حرام است عمل می‌کنند «لا تطیعوا» اگر این است اشکال بالاتر است، چرا؟

برای اینکه من و من‌ها که به ما وحی نمی‌شود، از کجا بدانیم که آنچه را پیغمبر عمل می‌کند حتماً واجب است که عمل کنیم؟ شاید حرام است بر حسب آنچه شما خیال می‌کنید، این حرام را احیاناً انجام می‌دهد. از کجا بفهمیم آنچه را نهی می‌کند

۱. نساء، آیه ۵۲.

۲. همان، آیه ۸۰.

۳. حشر، آیه ۷.

حرام است تا ما ترک کنیم. شاید نهی از واجب است یا ترک واجب است. امر به حرام است یا فعل حرام است، ما که نمی‌دانیم.

این قلت: نخیر، ما می‌دانیم. آنچه را پیغمبر به عنوان واجب می‌گوید، آنچه را در این میان واجب است می‌دانیم و آنچه را واجب نیست، ما می‌دانیم که واجب نیست. بنابراین پیغمبر برای چه می‌آید؟ پیغمبر می‌آید به وحی بگوید این واجب است آن حرام، واجب را عمل می‌کند حرام را ترک. اگر پیغمبر در بُعد تبلیغ رسالت و در بُعد عمل به رسالت معصوم نباشد، احیاناً گناه کند شخصاً که واجب را ترک یا حرام را انجام، احیاناً گناه کند در تبلیغ که به جای واجب الهی بگوید حرام، به جای حرام الهی بگوید واجب، در این صورت اگر ما نمی‌دانیم که حتماً هم نمی‌دانیم، پس چطور می‌توانیم در نادانسته اطاعت کنیم؟ در آنچه که امر می‌کنند اطاعت کنیم بعضاً، و در بعضی نه. ما نمی‌دانیم کدام یک واجب الهی است که اطاعت کنیم، کدام یک نیست که اطاعت نکنیم، اگر نمی‌دانیم. و اگر می‌دانیم، خدا چرا پیغمبر را فرستاد؟

بالاتر از این اگر خود پیغمبر تقصیراً یا قصوراً به جای واجب حرام تبلیغ کرد، به جای حرام واجب تبلیغ کرد ما که از پیغمبر بالاتر نیستیم. پس به هر دری که بزنی عصمت انبیاء (ع) مخصوصاً در بُعد اول و سوم بُعد دوم هم هست، در بُعد اول که تلقی وحی است، بدانند که آنچه به او وارد می‌شود، به قلب او وارد می‌شود وحی خداست نه وحی شیطان، نه فکر خود و نه مانده‌هایی در مغز خود از معاشرت‌ها و گفت و شنودها.

و در بُعد سوم که تبلیغ رسالت است، آنچه را از وحی می‌گیرد در سلب و ایجاب تکلیفی درونی عقیدتی و اخلاقی و علمی و برونی عملی، آنچه را گرفته است تبلیغ کند، کم نداشته باشد زیاد نداشته باشد، و تقیه هم اصلاً در انبیاء نیست؛ برای اینکه اگر نبی که فعلش، تقریرش، کلامش، حجت بالغه الهیه است، اگر بنا باشد تقیه کند پس ما به کجا مراجعه کنیم؟ به کجا مراجعه کنیم؟ تقیه در جایی می‌کنند که بشود به جای دیگر مراجعه کرد، به کجا مراجعه کنیم؟

این باب عصمت انبیاء، اما در باب هفوات النبیین، از آدم شروع می‌کنیم و به خاتم (ص) ختم می‌کنیم. بارها بحث راجع به آدم (ع) «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^۱ در شطراتی و نبراتی شده است، کلاً خیر، الآن کلاً می‌خواهیم بحث کنیم.

سوره طه که جزء ۱۶ و ۱۷ است، صفحه ۲۰۴. چند گناه است که گمان می‌شود آدم (ع) کرده است. بعضی از گناهان بعد از رسالت و بعضی از گناهان قبل از رسالت. نسبت به قبل از رسالت آسان‌تر است؛ چون آنچه را ما یقین داریم که مثلث عصمت انبیاء (ع) است، از آغاز رسالت است تا وقتی که از دنیا بروند. اما عصمت قبل از رسالت، رسالت قبل از رسالت است. مگر این‌طور نیست؟ عصمتی که ملازمه رسالت است، که تلقی وحی است معصوماً، که القای وحی است معصوماً، که عمل به وحی است معصوماً که نه در تلقی و نه در عمل و نه در القاء تقصیر نیست، قصور نیست، این عصمت ملازم با رسالت است. پس اصل اولی چیست؟

اصل اولی در باب عصمت، عصمت در بُعد رسالت است در سه جهت که عرض کردیم. این قبل از رسالت را هم می‌گیرد؟ آیا ادله‌ای که برای عصمت رسل ما در سه بُعد آوردیم عقلاً و کتاباً و علی ضوء الكتاب سنه که هست و زیاد است، آیا از زمان رسالت به بعد را می‌گیرد یا قبل از رسالت را هم می‌گیرد؟ قبل از رسالت را نمی‌گیرد. مثال: اگر در مرجع تقلید اتقی بودن و اعلم بودن شرط است، آیا اتقی بودن و اعلم بودن از زمانی که شایسته است شما از او تقلید کنید یا قبل هم؟ ممکن است قبل سلمان باشد، مشرک باشد، بعد سلمان شود، سلمان درجه نهم ایمان است. اگر سلمان الآن تشریف داشتند ما از او تقلید می‌کردیم.

مثلاً - مثال عرض می‌کنم - همان‌طور که در مرجع تقلید این شرط احسن قولاً بودن که اعلمیت است مطلقاً، که اتقائیت است مطلقاً، تا آنجا که امکان دارد به دست بیاوریم، از هنگام مرجعیت است نه قبل از مرجعیت، ممکن است قبل از مرجعیت هر چه باشد، حتی مشرک باشد حتی چه باشد، حتی چه باشد. این مثال بود که عرض کردم.

راجع به رسل دلیلی که قطعاً اثبات عصمت می‌کند، عصمت ملازم با رسالت است در رسل، عصمت ملازم با امامت است در ائمه معصومین، ما در رسل داریم بحث می‌کنیم. عصمت ملازم با رسالت از زمان رسالت است. مگر رسل قبل از

۱. طه، آیه ۱۲۱.

رسالت رسول بودند که عصمت داشته باشند؟ مگر رسل قبل از رسالت تلقی وحی داشتند که در تلقی وحی معصوم باشند؟ مگر رسل قبل از رسالت مرسل للدعوة بودند که در رسالتشان قصور و تقصیر نداشته باشند؟ مگر رسل قبل از رسالت «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»^۱ البته آن یک بحث دیگری است، راجع خاتم النبیین اصلاً بحث جدایی است. کلاً این را عرض می‌کنیم. رسل به عنوان کل، قبل از رسالت، نه ادله عقلیه و نه ادله قرآن شریف عصمت آن‌ها را قبل از رسالت اثبات نمی‌کند، بلکه نفی می‌کند؛ چون عصمت رسالت قبل از رسالت که نیست، عصمت رسالت از زمان رسالت است تا وقتی که زنده هستند و بعد از دنیا می‌روند.

- [سؤال]

- طبق دلیلی که ما عرض کردیم این‌طور است. دو دوتا چهارتا است دیگر. وقتی عصمت، عصمت رسالت است پس قبل از رسالت دیگر چیست؟ عدالت است بسم الله، بهترین است بسم الله، نازنین‌ترین است بسم الله، منتخب از بین کل است بسم الله، اما حتماً مثل بعد از عصمت رسالت در تلقی وحی که قبلاً نبوده است، القای وحی که قبلاً نبوده است، عمل به وحی که قبلاً نبوده است، نبوده دیگر.

- در حضرت مریم که رسالت نبوده است، چرا می‌فرمایید عصمت داشتند؟

- گفتم ما بحث رسالت داریم. بحث عصمت در غیر رسالت دو شق است: یک شقه‌اش در مثل فاطمه (س) و مریم (س) و حتی آسیه (س) یک قسمت در معصومین. ما فعلاً در رسالت بحث می‌کنیم، بعد در آن‌ها بحث می‌کنیم. بحث بسیار رقیق و دقیق است؛ چون در هیچ‌جا نیست و ما باید زحمت بکشیم و فکر کنیم و دقت بکنیم و بر حسب ادله عقلیه و قرآنی، تا ببینیم چه می‌شود.

درست است در میان حرف‌هایی که ما می‌زنیم مسلماتی از بین می‌رود. یکی از مسلماتی که مأمون الرشید هم گفت. مأمون الرشید در روایت یا روایاتی به امام رضا (ع) عرض کرد: «جعلتُ فداک یا ابن رسول الله ماذا تقول فی عصمة النبیین» عصمت آدم، عقیده ما این است که انبیاء همیشه معصوم بوده‌اند، پس با «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» چه می‌کنید؟ حضرت فرمودند که عصیان قبل از رسالت بوده است. بعد نبوده است، به خود این آیه استدلال کرده است و در تمام روایات بلااستثناء است.

۱. عنکبوت، آیه ۴۸.

عجیب است، ببینید، مطلبی که کتاباً ثابت است، سنتاً ثابت است، ما علما می‌خواهیم عوض کنیم؟ چه شد؟ نمونه‌اش در باب فقه، آقایان از بنده شنیده‌اید که در آیات الاحکام کاظمی ظاهراً یا جزائری، راجع به وجوب وصیت، می‌گوید آیه دلیل است در دو جهت بر وجوب وصیت، روایت هم همین‌طور می‌گوید، اما چه کنیم شهرت عظیمه است بر خلاف، یعنی نه به آیه عمل کنیم و نه به روایت، این چه دینی است اصلاً؟ این چه فکری است اصلاً؟ این چه فقهی است؟ این چه عقیده‌ای است؟ شما عقیده را از کتاب وحی و از سنت وحی باید به دست بیاورید، نه از خیالات، نه از روضه‌خوان‌ها گفتن، نه نوشتن، نه حرف زدن، نه دلم می‌خواهد، نه می‌فهمم.

و ما به عکس هستیم. ما مطالبی را از دیگران می‌گیریم هر چه می‌خواهد باشد، و وقتی به قرآن می‌رسیم با کلنگ بر مغز آیه می‌زنیم. عصی یعنی ترک الأولى. این چه دینی است؟ این در بُعد علم، علم دینی نیست. در بُعد عقیده، عقیده دینی نیست، در بعد معرفت، معرفت دینی نیست. ما باید خود را خالی کنیم از هر چه هست و خواهد بود و خواهد هست و هر چه گفته‌اند و خواهند گفت. از سرچشمه باید آب زلال بگیریم و بحمدالله ما در خدمت سرچشمه هستیم، کتاب الله و سنت رسول الله، که در اصل کتاب الله است.

این کتاب الله که در اصل است و در بالاترین قله فصاحت و بلاغت است، می‌گوید: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» خدا بلد نیست بگوید «و تَرَكَ الْأُولَى» که ما بیاییم شدرسنا کنیم. کتاباً و سنتاً این مطلب ثابت است.

بر می‌گردیم. ببینید ما ضابطه‌ای که بر محور ادله ثابتیه عقلیه که عرض کردیم و بر محور آیات مقدسات قرآنی که آیاتی را خواندیم، عصمت در مثلث تلقی و القاء و عمل انبیاء است از زمان رسالت، انبیاء داریم و رسل، عصمت رسل، یعنی از زمان رسالت نه عصمت قبل از رسالت.

البته نسبت به بعضی رسل داریم که از دو سالگی معصوم بودند، مثل رسول الله (ص) بر حسب خطبه امیرالمؤمنین (ع) «أَنْ كَانَ فَطِيمًا»^۱ که بحثش بعداً خواهد آمد.

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۳۰۰.

منتها چطور معصومی؟ معصوم به وحی متصل نبودند «أَفْضَلَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْئَلُكَ بِهِ سَبِيلَ الْمَكَارِمِ وَيُرْشِدُهُ إِلَى أَفْضَلِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ»^۱ مطلبی است. این وحی منفصل است، رسالت نیست، نبوت هم نیست، اگر هم باشد مطلبی است که باید بعد بحث کنیم. این وحی منفصل است، مثل کسی که خودش نمی‌تواند راه برود، دست او را می‌گیرند راه می‌برند، از راه‌رونده‌ها قشنگ‌تر راه می‌برند، نمی‌افتد، داخل چاله نمی‌افتد، این وحی منفصل است. رسول الله (ص) وحی منفصل از دو سالگی داشت. قبل از دو سالگی هم «وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِحَ»^۲ که برای موسی بود برای پیغمبر ما بالاتر بود. اصلا بآباء طاهر، این بالاتر است. ارحام امهات طاهر، این بالاتر است. ارحام امهات، زنا ندیده است، این بالاتر است. اصلا بآباء که زنا نکرده است اولاً، شامخه است در اینجا، این ارحام مطهره است، اصلا بآباء که زنا نکرده است. ارحام مطهره، مطهره من الزنا است، و اصلا بآباء شامخه، هم شامخ از زنا است و هم شموخ توحید دارند. و لذا آباء انبیاء، پدران انبیاء و اجداد انبیاء تماماً موحد بودند. این مطلبی است که از قرآن می‌فهمیم کلاً، اما همان‌طور که «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۳ این‌ها بعضی بر بعضی مفضل‌اند.

- [سؤال]

- خدا فرموده؛ چون امکان اشرف است. دقت کنید، همه این بحث‌ها باید بشود، منتها ما بحث ریشه‌ای را ما داریم عرض می‌کنیم، بحث‌های ضابطه‌ای را می‌گوییم.
- جهالت را هم استثناء می‌کند؟
- جهالت حکم خدا بله، این‌ها نباید جهالت داشته باشند.
- خیر، اصلا بآباء شامخه و ارحام مطهره.
- بعد صحبت می‌کنیم. اجازه بدهید من مطلب را آن‌طوری که فکر کردم عرض بکنم که هم در افکار برادران و هم در نوار ضبط می‌شود، و اگر مطالبی هست مفصلاً با هم صحبت می‌کنیم. آنچه را من فکر کردم عرض می‌کنم حضور برادران، روی آن فکر کنید. چون ما اسلام را از آغاز می‌خواهیم مطالعه کنیم، اسلام را از اول

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۲۳، ص ۸۲؛ نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۳۰۰ (با اندک تفاوت).

۲. قصص، آیه ۱۲.

۳. بقره، آیه ۲۵۳.

داریم مطالعه می‌کنیم، آنچه را گفتند و آنچه را نوشته‌اند و آنچه ضرورت پیرزن‌ها و روضه‌خوان‌ها و خاله‌زنک‌ها و مداح‌ها شده است، این‌ها را اصلاً کاری نداریم. ببینید قبل از رسالت دو حال است، بعد از رسالت عصمت است، اما قبل از رسالت دو حال است، چون «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» هم در وقت رسالت و هم قبل از رسالت. «تِلْكَ الرُّسُلُ» در زمان رسالت، فعلیت. «تِلْكَ الرُّسُلُ» در زمان قبل از رسالت به حساب اِشْرَاف.

همان‌طور که خاتم النبیین بعد از رسالت از تمام انبیاء سراسر است و بالاتر است، قبل از رسالت هم در صفا، در هیچ گناه نکردن، به حساب وحی منفصل، از کل انبیاء سرآمد است در دو شق، منتها ما در بعد قبل از رسالت بحث می‌کنیم، همان‌طور که رسل بعد از رسالت مراتب و درجات دارند، قبل از رسالت نیز این‌چنین است. قبل از رسالت مثل خاتم النبیین (ص) نه قصوراً و نه تقصیراً گناه ندارد، تلقی معرفتی او صحیح است صد درصد، القاء -رسالت نه- صحیح صد درصد، عمل صحیح صد درصد، مفضل بر کل است. اما مثل آدم چطور؟ مثل آدم این بُعد را ندارد، بلکه امکان عصیان و تحقق عصیان آن هم نه گناه بزرگ، یک گناه کوچکی که حالا نمی‌خواهیم آیات را این طرف و آن کنیم و کوچکش کنیم، ما کوچک را بزرگ نمی‌کنیم، بزرگ را کوچک نمی‌کنیم، کما اینکه عصیان را ترک اولی نمی‌کنیم، ترک اولی را هم عصیان نمی‌کنیم، آنچه که از خود آیات استفاده می‌شود که آدم (ع) گناه کرد اما گناه بزرگ نبود، اما خلاف عدالت بود، تا چه رسد خلاف عصمت. مگر گناه کوچک خلاف عدالت نیست؟ چرا، بعد که توبه کرد عدالت سر جای خودش آمد. بعداً خداوند «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا» که مقام اصطفاء است و مقام رسالت.

اینکه در خیال‌های ما گنجانده‌اند در نوشته‌ها، گفته‌ها و غیره که انبیاء از وقتی که متولد می‌شوند معصوم‌الهی یوم الموت، از کجا این حرف را می‌آورید؟ چه کسی این حرف را به شما گفت؟ قرآن که خلاف این را می‌گوید. در قرآن شریف بعضی از آیات است که گناهی را ثابت می‌کند برای آدم «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» هفت بُعدی هم هست. زلّ، ظلّ، غوی که در سوره بقره بحث کردیم اینجا هم اشاره می‌کنیم.

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

از هفت نص قرآن استفاده می‌شود که آدم (ع) گناه کرد، گناه بزرگ یا کوچک؟ ولی اینجا کوچک است، گناه کوچک هم خلاف عدالت است تا چه رسد خلافت عصمت. این یک بخش که قبلش هم آیه نسیان است.

بخش دوم که خیر، این طور نیست، آیه شرک است، اشراک در سوره اعراف که جمیعة المرسلین الامریکن می‌گویند. حالا عصی را کار نداریم و لكن بعد اشراک، ما در بعد اول فعلاً بحث می‌کنیم، ببینیم از قرآن چه استفاده‌ای می‌کنیم.

شما صفحه ۲۰۴ تفسیر، طه را باز کنید «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۱ قبل از آن چیست؟ قبلش آیه ۱۱۴: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» مقایسه است، شاید در تفسیر ننوشتیم، این جا می‌خواهم عرض کنم.

این «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» به جای خودش، بعدش: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» آیا اینکه جبرئیل احياناً آیاتی را می‌خواست بخواند و قبل از اینکه جبرئیل الفاظ خاصه وحی را بخواند، پیغمبر می‌خواست با الفاظ خودش آن معانی وحی را ابراز کند، این نسیان خداست یا تذکر خیلی زیاد است؟

عشق زیاد است به حق که پیش از فرستاده حق و پیش از جبرئیل حامل وحی، به اعتماد اینکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» محکم قرآن در قلب مقدس رسول الله (ص) موجود است و نسیانی در آن نیست، می‌خواهد آنچه را که خداوند به قلب او وارد کرد. و اینجا جبرئیل هم معنا نداشت هم در معراج و هم در اینجا، آن در آیات مفصلات جبرئیل واسطه است، به قلب رسول الله (ص) «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۲ «حَمْدٌ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ»^۳ و از این قبیل آیات که این قرآن در مرحله اولی بر قلب رسول الله (ص) در شب قدر که تقریباً پنجاه شب بعد از بعثت است وارد شد. پس پیغمبر آگاه بود. ناآگاه زبان نمی‌گشاید که قبل از جبرئیل آیات قرآن را بخواند، ناآگاهی که جهل است.

اگر کسی نه مجمل را و نه مفصل را اصلاً از وحی خدا نداند و بخواهد قبل از فرشته حامل وحی مطلب را گوید، جهل علی جهل است، آدم‌های عادی این کار را

۱. طه، آیه ۱۱۵.

۲. هود، آیه ۱.

۳. دخان، آیات ۱ تا ۳.

نمی‌کنند، پیغمبر این کار را بکند؟ نه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» چون القرآن دو بعدی است، یک القرآن داریم که «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» است، یک القرآن است که «ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» است.

خدا سه کار در اینجا کرده است: کار اول محکم قرآن را بر قلب رسول الله (ص) نازل کرد، لفظ ندارد، محکم است در قلب پیغمبر. بعد دو کار دیگر کرد:

۱- این محکم را از نظر معنا مفصل کرد؛

۲- از نظر معنا که مفصل کرد با لفظ مفصل آورد. این آیات مفصلات قرآن که «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ» این فصلت در دو بعد است، «أُحْكِمَتْ» در بعد معناست.

البته در حروف مقطعه اوائل بعضی از سوره، «أُحْكِمَتْ» است ولی «أُحْكِمَتْ» دلالتی نیست. «أُحْكِمَتْ» در آنچه لیله قدر نازل شد، لفظ اصلاً نیست حتی حروف مقطعه نیست. پس «أُحْكِمَتْ» حساب آیات مفصلات لفظاً و معنأ نیست.

«ثُمَّ فُصِّلَتْ» «أُحْكِمَتْ» اول در یک لیله، ثم در ۲۳ سال عمر رسالت در حال حیات رسول الله (ص) «ثُمَّ فُصِّلَتْ» چگونه؟ منتقل می‌شویم به سوره قیامت: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»^۱ آنجا هم همین‌طور است. جبرئیل می‌آمد می‌خواست آیه بخواند، پیغمبر زبانش را زودتر حرکت می‌داد که قبلاً بخواند. چرا؟ این ذکر بیشتر است؟ توجه زیادتر است؟ عشق و علاقه زیاد است؟

مثل موسی: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى»^۲ ببینید موسی روی عشق زیاد زودتر از قومش به طور رفت، نه روی نسیان، نسیان نبود، روی عشق زیادتر، دید قومش آهسته می‌کنند، زیاد می‌کنند، کم می‌کنند، چه می‌کنند. «وَمَا أَعْجَلَكَ» این تنبیه نیست، این سرزنش نیست، می‌خواهد به ما مقام قدس موسی و مقام تقرب موسی و مقام نیت پاک موسی و عشق و علاقه خاص موسی را به ما بفهماند. در دو جای قرآن این مطلب است، یکی اینجا سوره طه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» قضاء وحی چیست؟ قضای وحی در بعد دوم و سوم است، قضای وحی در بعد اول که «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» جبرئیل نمی‌خواهد، ولی قضای وحی، حکم وحی در بعد دوم و سوم معانی مفصلات با الفاظ مفصلات.

۱. قیامة، آیه ۱۶.

۲. طه، آیه ۸۳.

خدا همان‌طور که قرآن را «أُحْكِمْتَ آيَاتَهُ» به صورت محکم بر قلب تو فرستاد و او فرستاد، هم او می‌خواهد این محکم را مفصل کند معنأً، و هم او می‌خواهد این محکم با الفاظ ربانی مفصل گردد، که این وحی سه بُعدی است. «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» چیست؟ چون تفصیل بالاتر از احکام است.

- واقع هم شد پیش از اینکه وحی بشود، بیان بشود؟

- همین‌جا واقع شد، هم اینجا و هم در آیه قیامت.

- نه، یعنی از رسول الله این اراده صادر بشود.

- بله، پیغمبر می‌خواست عجله کند که الفاظ وحی را که قالب باشد از برای معانی مختصره قرآن کریم که ليله قدر نازل شده است، ابراز کند و حقیق همین است. اگر یک شاگردی پیش مطالعه کرده است می‌داند شما تقریباً چه می‌خواهید بگویند، روح مطلب در دستش است، حق دارد قبل از اینکه شما صحبت کنید سؤالی بکند و حرفی بزند؟ چون وارد است و اطلاع دارد. در اینجا پیغمبر که شاگرد وحی است و کل قرآن را به طور مختصر، کلاً من دون الفاظ و تکرارات و غیره می‌داند، با آن عشق و علاقه‌ای که به وحی حق دارد، حق دارد او که اعلم از جبرئیل است و افضل از جبرئیل است، قبل از اینکه جبرئیل لب بگشاید و آیات را بخواند؟ خداوند در این‌جا پیغمبر را آگاه کرد که نخیر، من وحی دوم و سوم دارم، وحی اول کافی نیست، وحی دو و سه که مفصلات این معانی مجمل را در معنا، و مفصلات الفاظ را در لفظ را من باید بگویم، که این رسالت مثلثی است، هندسه رسالت مثلثی است، کما اینکه عصمت مثلثی است، هندسه رسالت هم مثلثی است، اول «أُحْكِمْتَ آيَاتَهُ ثُمَّ فَصَّلْتَ» هم در بُعد لفظ و هم در بُعد معنای مفصل.

و لذا «وَلَا تَعْجَلْ» پیغمبر می‌خواست عجله نکند، می‌خواست بگوید، زبان را باز کرد که بگوید، خدا می‌گوید نه، صبر کن، من با زبان محمد نمی‌خواهم قرآن بفرستم، بلکه با زبان وحی، همان‌طور که من با زبان وحی «أُحْكِمْتَ آيَاتَهُ» را فرستادم، با زبان وحی تفسیر معانی، و با زبان وحی تفصیل الفاظ را و لذا «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» زبان را قبل از جبرئیل حرمت می‌داد که تا جبرئیل می‌خواست بگوید، پیغمبر می‌خواست زودتر بگوید. این «لَا تَعْجَلْ» سرزنش نیست، این بیان منقبت رسول الله است در دو بُعد، یکی اینکه پیش مطالعه دارد، قبلاً می‌داند. دوم: آنقدر عشق و علاقه دارد که از جبرئیل هم علاقه بیشتر دارد که قبل از جبرئیل می‌خواهد

زبان را حرکت بدهد. «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ». چرا؟ «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ
* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»^۱ الی آخر که اینجا چند مرحله است.

- اینجا می‌شود سؤال کرد که آن دو آیه، آیه سوره‌ی قیامت و طه.

- این‌ها مفصلات است، معلوم است دیگر.

- می‌دانم. این‌ها هم جزء آیاتی است که در ليله قدر بر رسول الله نازل شده

است؟

- مجمل، مجمل الفاظ ندارد، تکرار ندارد، خصوصیت ندارد، مثل ضوابط، مثلاً
یک ضابطه: «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ»^۲ یک کلمه است، ولكن هزارها جا
مورد دارد. این مورد، حالا کاری نداریم، الفاظ و تکرارات و این‌ها. این، آن مجمل را
می‌گوید. مثل کسی که صد ساعت درس گفته است، این صد ساعت را یک ساعت
می‌کنیم و خلاصه آن را می‌گوییم، این یک ساعت در صد ساعت هست، ولی یک
ساعت کجا و صد ساعت کجا؟ صد ساعت تفصیل معناست، مثال است، الفاظ است و
تکرار است و غیره که البته بعد دوم هم برای رسول است هم برای مُرسل إلیهم. بعد
اول برای رسول کافی بود که تهیو است. بعد دوم که هم برای رسول است و هم
مرسل إلیهم.

رسول هم استفاده از «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» می‌کند، و لذا اینجا دارد: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي
عِلْمًا» خدایا زیادتر کن، نه اینکه به آنچه می‌دانی، این مجمل را به لفظ بیاوری،
خیر، عجله نکن «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» این جمع و قرآن دارای چند بُعد است؟ سه
بعد:

۱- تفصیل لفظ؛

۲- تفصیل معنا؛

۳- ترتیب آیات.

«جَمْعُهُ» چون جمع بعد از وجود افراد است که در آیه خودش باید بحث شود.
مطلب به اینجا رسید، از این جهت بود که قبل از رسالت دو حال است: یا حال
عصمت و نگه‌داشت از قصور و تفصیر منفصل است که جبرئیل نسبت به رسول الله،
یا نه، این‌ها نیست، بله بهترین فرد است. قطعاً آدم از حوا بهتر بود، از آنچه مکلف

۱. قیامة، آیات ۱۷ تا ۱۹.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۸۳.

بهتر بود، ولی بهتر بودن از آن‌ها به این معنا نیست که آدم قبل از رسالت هم معصوم باشد و گناه نکند.

و قرآن شریف در دو جا این مطلب را ذکر می‌کند: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» این بالاترین زهد، بالاترین توجه، بالاترین علاقه را در بالاترین قله نسبت به رسول الله ثابت می‌کند، بعد مقام دانی می‌آید «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» یعنی «من قبلک»، «من قبل الرسالة»، دوتا است: یکی «من قبلک» زمانی است، یکی «من قبل الرسالة»، زمان قبل از رسالت است.

قبل از تو ای محمد (ص) و قبل از رسالت آدم «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا» که دو تأکید است «إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» چه عهدی؟ آن عهدی که در قرآن ذکر شده است، چیست؟ «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَالَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»^۱ که تشقی دو معنا دارد: یکی شقاء است، گناه شقاء می‌آورد و دیگری زحمت است، به زحمت می‌افتید. گناه هم شقاوت می‌آورد و هم زحمت می‌آورد که این شقاوت و زحمت با توبه برطرف می‌شود.

حالا این مقابل است. در تقابل خیلی معناست، وقتی که خداوند رسل را ذکر می‌کند آخرین رسول را که بالاترین مقامات رسالتی و نبوتی را دارد، ذکر می‌کند که این آن قدر عشق و علاقه و ذکر دارد و توجه دارد که قبل از فرشته حامل وحی می‌خواهد آیات را بخواند، می‌گوید نه، تتمه‌ای دارد که خودم باید بخوانم.

ولی آدم «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ»^۲ خداوند عهد کرد به آدم «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ» هم عهد سلبی است، هم عهد ایجابی است. عهد سلبی: از این درخت نخورید، اگر بخورید زلالت است، زلت است، غوایت است، شقاوت است. هفت تا است. بعد در سوره بقره عرض می‌کنیم. و دشمنش را هم نشان داد: «إِنَّ هَذَا» همین که داری می‌بینی، این مار نبود بر حسب آنچه تورات می‌گوید. «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَالَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» کاملاً به آدم فهماند، آدم «فَنَسِيَ»، نسیان در اینجا چیست؟ قصور است؟ یا تقصیر است؟ اگر نسیان قصور است چرا خدا به او یاد داد؟ اگر چیزی است که ما همیشه یادمان می‌رود، چرا خدا به ما گفت؟ مثل آن چیزی که در آیه ذریه می‌گویند.

۱. طه، آیه ۱۱۷.

۲. همان، آیه ۱۱۵.

اگر خداوند در یک عالمی ما را خلق کرد و به ما گفت: من یکی هستم و ما قبول کردیم، و بعداً همه یادمان رفت، اصلاً چرا گفت؟ در اینجا هم اگر این نسیان، نسیان عن قصور است که خدا چرا مذمت می‌کند؟ چرا یاد داد؟ چرا گفت؟ اگر چیزی که از یاد خواهد رفت از آن هنگامی که خداوند یاد داد، تذکر داد، اصلاً چرا گفت؟ اولاً، و چرا دارد مذمت و سرزنش می‌کند ثانیاً؟

پس نسیان عن تقصیر است، منتها تقصیر، مراحلی دارد. آدم مقصر بود که خدا و شیطان را فراموش کرد. شیطان را فراموش کرد «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» شیطان را فراموش کرد که دشمن است، از او تبعیت کرد، تبعیت کرد این فریب دادن شیطان را، اغواء شیطان را «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» اینجا عصیان تحقق پیدا کرد و در دنباله عصیان، غوایت.

ما اینجا نوشته‌ایم: «وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» یعنی لعلها «اضافة الى بيان واقع سابق من ضعف العزم الإنساني المتمثل في الإنسان الأوّل»^۱ اضافه بر این «هي إلى جانب ذلك تكريمٌ لساحة الرسالة القدسية الأخيرة» که قبلاً عرض کردیم، آیه قبلی است «التي يحملها أعظم اولي العزم من الرسل. فأنت يا محمد (ص) محافظٌ لعهد الله تماماً».

یکی از معانی عزم، از معانی پنج‌گانه عزم این است که تصمیم طوری صد درصد است نسبت به وفاء به عهد الهی ایجاباً و سلباً، ایجاباً در فعل واجبات درونی و برونی و سلباً در ترک محرّمات درونی و برونی که قصوراً یا تقصیراً یک در میلیارد هم، یک در بی‌نهایت هم این تخلف ندارد.

«محافظٌ لعهد الله تماماً و عازم عليه تماماً، و لذلك قد تسبق رسول الوحي في قراءته، و این أنت من آدم حيث عهدنا اليه من قبل فنسي العهد و لم نجد له عزمًا و ثباتاً على العهد! و لا نعهد عهداً الى آدم في الذكر الحكيم إلّا ألا يطيع الشيطان و لا يقرب الشجرة المنهية كما في آيات عدة مثل ما هنا: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» و نسیان عهد الله لو كان عن قصور لا يسمى عصياناً»^۲ که عرض کردیم عصیان نیست «و ان كان عن تقصير كان عصياناً» و

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۱۹، ص ۲۰۴.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۲۰۵.

لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»- «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» هما في جملة عساكر الادلة القاطعة على نسيانه المقصر العصيان» عصيان صفت نسيان است.

«وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» تعني «اين «لَمْ نَجِدْ» مطلبی دارد. ببينيد يك مرتبه بنده و شماها می گوئيم «لَمْ نَجِدْ» ممکن است باشد و ما پيدا نكرديم؛ چون علم ما علم محيط نیست. اما اگر خداوند فرمود «لَمْ أَجِدْ» یعنی نیست.

سوال: چرا «لَمْ أَجِدْ» فرمود، نفرمود «لم يكن له عزم»؟ ببينيد، نمی خواهيم درست كنيم، ولی فكر كه می كنيم اين به نظر می آيد. اگر می فرمود «لم يكن له عزم» كينونت حضرت آدم از چه کسی است؟ از خدا، یعنی خداوند آدم را طوری خلق کرده است كه عزم ندارد، اين خراب می شد، خدايا خودت عزم به اين ندادی، حالا عزم می خواهی؟ ولی «لَمْ نَجِدْ» یعنی خداوند خلق کرده است، عزم به او داده است، ولی بر عزم ثابت نشد.

پس اين نکته را از «وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» «ما وجدت له عاطفة» عاطفه دارد اما نسبت به من عاطفه ای انجام نداد «ما وجدت له عاطفاً» اينجا هم «وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» دو بُعدی است:

۱- عزمی از برای آدم نبود؛

۲- باید باشد؛ چون خداوند در او خلق کرده بود. امکان آدم بود كه عزم صد درصد داشته باشد ولكن اينكه «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»^۱ و غيره، اين همه تكريم و اين همه فضيلت و اين همه رحمت شايسته بود كه آدم صد درصد بعد از اين جريانات فريب شيطان را نخورد. اينجا آدم تقصير كرد، و ترك كرد اين عزمی را كه می شد اين عزم را داشته باشد، چنانكه اين عزم را اولوالعزم من الرسل داشتند و لذا آدم از اولوالعزم من الرسل نیست به نص اين آيه و آيات ديگر.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».
«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. بقره، آيه ۳۱.